

آینده اسلام سیاسی*

گراهام فولر

برگردان: دکتر پیروز ایزدی

شکست ناپذیری اسلام‌گرایان رادیکال را که ناشی از جهاد موفقیت‌آمیز علیه اشغال شوروی توسط افغانستان بود، از هم پاشید، اما هنوز روشن نیست که آیا این جنگ نهایتاً تنش کنونی در جهان اسلام را تخفیف خواهد داد و یا آن را تشدید خواهد نمود.

بنابر دیدگاه‌های شخصی، حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون را هم می‌توان یک موفقیت خواند که گواه آن این است که چند مبارز توانستند ضربه‌ای سهمگین به یک ابرقدرت تحت لوای آرمان خود، وارد آورند و یا آن را یک شکست تلقی کرد چرا که حمله‌کنندگان باعث نابودی دولت حامی خود و به احتمال زیاد

*. متن حاضر ترجمه مقاله‌ای است با مشخصات زیر:

Graham Fuller, "The Future of Political Islam," *Foreign Affairs*, March / April, 2002

آیا حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آخرین نفس رادیکالیسم اسلامی بود و یا آغازی برای رویارویی خشونت‌آمیزتر بین افراط‌گرایان مسلمان و غرب؟ بحران کنونی برای آینده جهان اسلام چه معنایی خواهد داشت؟ آیا مسلمانان از خشونت و مخالفت با غرب دست خواهند کشید و یا به اسامه بن لادن و هوادارانش اجازه خواهند داد تا ماهیت روابط آتی میان مسلمانان و غرب را شکل دهند؟

پاسخ به این پرسشها تا حدی در دستهای دولت بوش قرار دارد. جنگ علیه تروریسم هم اینک ضربه عمده‌ای به پرسنل، زیرساختها و عملیات شبکه القاعده بن لادن وارد ساخته است. آنچه که به همین اندازه مهم است عبارت از این است که این جنگ سرمستی و احساس

سازمان خود و در عین حال برانگیختن مخالفت در سطح جهانی شدند. ایالات متحده برای اینکه بتواند دیدگاه اخیر را غالب گرداند باید پا را از مرحله نخست جنگ فراتر گذارد، مرحله‌ای که در آن کسانی که مستقیماً مسئول انجام حملات بودند، تنبیه شدند و به منابع عمیق تر خشونت و ترور سیاسی در جهان اسلام کنونی پردازد.

چهره‌های مختلف اسلام‌گرایی

جرج بوش مکرراً تأکید نموده است که جنگ علیه تروریسم جنگ علیه اسلام نیست. اما غرب با جداسازی اسلام از سیاست، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که این دو در منطقه وسیعی از جهان از شمال آفریقا گرفته تا جنوب شرقی آسیا به شکل پیچیده‌ای در هم گره خورده‌اند. دگرگون‌سازی محیط مسلمانان صرفاً به بازنویسی کتابهای درسی و یا درخواست از مطبوعات برای در پیش گرفتن لحنی کمتر ضد غربی نمی‌تواند محدود گردد. واقعیت ساده عبارت از این است که اسلام سیاسی یا اسلام‌گرایی - که به طور وسیع بر اساس این اعتقاد تعریف می‌شوند که قرآن و حدیث (سنت زندگی پیامبر) چیزهای زیادی برای گفتن در مورد نحوه اداره جامعه و کشورداری دارند - همچنان به عنوان قدرتمندترین نیروی ایدئولوژیک در آن بخش از جهان باقی خواهد ماند.

با این حال، پدیده اسلام‌گرایی شکل

واحدی ندارد؛ اشکال گوناگونی از آن در حال گسترش، ظهور و تکوین هستند. امروزه می‌توان با اسلام‌گرایی بر خورد کرد که ممکن است رادیکال یا میانه‌رو، سیاسی یا غیرسیاسی، خشونت‌گرا یا طالب آرامش، سنتی یا مدرن و دموکرات یا اقتدارگرا باشند. گروه سرکوبگر طالبان در افغانستان و گروه آدمکش مسلح اسلامی در الجزایر (که اختصاراً در زبان فرانسه تحت عنوان GIA از آن یاد می‌شود) در نقطه‌ای از یک طیف وسیع قرار می‌گیرند که تعصب‌گرایان در آن قرار دارند. اما این طیف همچنین در بردارنده گروه‌هایی همچون جنبش صلح‌گرای غیرسیاسی و اهل موعظه جماعت تبلیغی پاکستان، حزب اصلی محافظه‌کار مصر که در پارلمان نماینده دارد، اخوان المسلمین و حزب دموکرات و نوگرایی فضیلت در ترکیه است.

جنبش غیرسیاسی نور در ترکیه از کلیه جنبه‌های علوم که با اسلام سازگار است استقبال می‌کند به این علت که دانش علمی سکولار شگفتیهای جهان الهی و قدسی را تقویت می‌کند. جنبش «ناهداتول علما» در اندونزی در تلاش برای بها دادن بیشتر به نقش خداوند در حیات انسان تشکیل هر نوع دولت اسلامی را نفی می‌کند. جنبشهای اسلامی فمینیستی قرآن و شریعت را به منظور تفسیر تعالیم آنها در جهت خواسته‌های خود و تمایز بین آنچه که مذهب بروشنی بیان کرده و آنچه را که سنتها به دلخواه

وضع کرده و توسط رهبران پدرسالار به اجرا در آمده است (نظیر پوشش الزامی از سر تا پا و یا ممنوعیت رانندگی زنان در عربستان سعودی) مطالعه می کنند. اینها تنها چند جنبش از میان

تعداد زیادی از جنبشها هستند که در رسانه ها فعالیت می کنند، وب سایتها را اداره می کنند، برنامه های رفاهی وسیع را هدایت می کنند، مدارس و بیمارستانها را می گردانند، سازمانهای غیردولتی شکوفای مسلمان رانمایدگی می کنند و تأثیر عمده ای بر حیات مسلمانان دارند.

در واقع، اسلام گرایی به وسیله اصلی و واژگان قسمت اعظم گفتمان سیاسی در سرتاسر جهان اسلام تبدیل شده است. هنگامی که غربیها درباره آرمانهای سیاسی صحبت می کنند، طبیعتاً به ماگناکارتا، انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه اشاره می کنند. مسلمانان به قرآن و حدیث مراجعه می کنند تا اصول کلی را درباره حسن مملکتداری (از جمله تکلیف حاکمان برای مشورت با مردم) و مفاهیم عدالت اجتماعی و اقتصادی استخراج نمایند. نه اسلام و نه

اسلام گرایی هیچ یک چندان چیزی درباره نهادهای دولتی نمی گویند و اگر صادقانه صحبت کنیم هیچ کس دقیقاً نمی داند که یک دولت اسلامی مدرن چگونه خواهد بود - چون تاکنون تعداد معدودی دولت های اسلامی وجود داشته اند و هیچ یک مدل خوبی ارائه نداده اند. اما امروزه اسلام گرایان از آرمانهای کلی اسلامی به عنوان

یک معیار برای انتقاد از رژیمهای از نظر آنها اقتدارگرا، فاسد، نالایق و غیرمشروع و نیز حمله به آنها و حتی تلاش برای سرنگونی شان بهره می گیرند.

هیچ ایدئولوژی دیگری دارای چنین نفوذی در جهان اسلام نبوده است. احزاب ملی گرای منطقه ضعیف و بی اعتبار هستند و ملی گرایی خود غالباً در اسلام گرایی جذب می شود؛ چپ به حاشیه کشانده شده و دچار سردرگمی است؛ دموکراتهای لیبرال حتی نمی توانند برای برگزاری یک تظاهرات در پایتختهای کشورهای اسلامی هواداران کافی به دور خود جمع کنند. بنابراین، خواه ناخواه، اشکال گوناگون اسلام گرایی تا مدتی جریان فکری غالب در منطقه خواهد بود. این فرآیند هنوز در دوران طفولیت خود قرار دارد. در پایان مملکتداری مدرن به شیوه لیبرال احتمالاً از طریق روندهای اسلام گرایانه لیبرال که به صورت ارگانیک در سطح توده های مردم ریشه خواهد گرفت و نه از طریق مدل های غربی وارداتی «دموکراسی فوری».

پدیده پویا

اکثر ناظران غربی به پدیده اسلام سیاسی این گونه می نگرند که گویی پروانه ای است که تا ابد در قفس اسیر و به سیخ کشیده شده است و یا مجموعه ای از متون است که به شکلی انعطاف ناپذیر مسیر واحدی را تجویز می کنند.

به همین دلیل است که برخی پژوهندگان که به مطالعه این گونه نوشتجات اقدام کرده‌اند می‌گویند که اسلام با دموکراسی ناسازگارست - گویی مذاهب اصلاً از ابتدا بر اساس دموکراسی شکل گرفته‌اند.

این ناظران پرسش را به غلط طرح کرده‌اند. مسئله واقعی این نیست که اسلام چیست بلکه عبارت از آن است که مسلمانان چه می‌خواهند. افراد به هر کیش و آیینی که تعلق داشته باشند می‌توانند به سرعت تفاسیری از مذهب خود ارائه دهند که در عمل تلاشهای سیاسی شان را توجیه کند. به علاوه این فرآیند هم اینک

در میان مسلمانان جریان پیدا کرده است. اسلام معاصر پدیده‌ای پویاست. این اسلام نه تنها شامل بن لادن و طالبان بلکه همچنین لیبرالهایی می‌شود که به دنبال اصلاح و نوسازی با پیامدهای بالقوه قدرتمند و بلند مدت آن هستند. سنت گرایان پر و پا قرص این تحرکات را تهدید به حساب می‌آورند اما بسیاری دیگر از مسلمانان، از جمله بسیاری از اسلام‌گرایان چنین تلاشهایی را در جهت درک ارزشهای ابدی، در شرایط کنونی، برای یک آیین و کیش زنده اساسی فرض می‌کنند.

جای تأسف دارد که تا همین اواخر اسلام (به استثنای چند دوره) در وضعیت رکود فکری به مدت چند صد سال قرار داشت. استعمارگران غربی افکار و نهادهای اسلامی را به حاشیه

کشانده و تضعیف کردند و رهبران پس از استقلال نیز عملکرد بهتری نداشتند و سعی در بهره‌گیری از مدل‌های شبه فاشیستی غربی برای اعمال کنترل اقتدارگرایانه خود نمودند. تنها در این زمان است که اسلام وارد دور جدیدی از خلاقیت، آزادی و استقلال می‌شود. جالب اینکه قسمت اعظم این فعالیتهای جدید در محیط آزاد غرب صورت می‌گیرد به طوری که دهها موسسه مطالعات اسلامی در حال شکل دادن به ایده‌های جدیدی هستند و از ارتباطات مدرن برای برانگیختن بحثها و انتشار اطلاعات استفاده می‌کنند.

فرآیند تنوع بخشی و تکامل در چارچوب اسلام‌گرایی مدرن توسط نیروهای داخلی چندگانه به پیش برده می‌شود، اما این تحولات همواره در نهایت مشروط به تساهل رژیمهای محلی، ماهیت سیاست محلی و الگوی حاکم بر قدرت جهانی هستند. اکثر رژیمها تقریباً هر شکلی از اسلام سیاسی را نوعی تهدید تلقی می‌کنند چرا که تجسم چالشی عمده برای رؤسای جمهور مادام‌العمر نامحسوب، ناموفق و نامشروع و پادشاهان منزوی است. اینکه چگونه رژیم به این پدیده عکس‌العمل نشان می‌دهد اغلب نقشی عمده در تعیین این امر دارد که چگونه جنبش اسلامی محلی رشد پیدا می‌کند. آیا رژیم اجازه انتخابات و بحث سیاسی آزاد را می‌دهد؟ رژیم تا چه اندازه سرکوبگر است و

فرهنگ سیاسی محیط تا چه حد خشونت طلب می‌باشد؟ چگونه شرایط اقتصادی و اجتماعی کنونی بر فرآیند سیاسی تأثیر می‌گذارند؟ پاسخ به این پرسشها مسائل زیادی را در این زمینه حل می‌کند که چگونه اسلام‌گرایان - همانند دیگر بازیگران سیاسی - در کشور رفتار خواهند کرد. با همه این تفاسیر، این روزها تقریباً کلیه اسلام‌گرایان به سختی برای نیل به دموکراسی تلاش می‌کنند و معتقدند که از دموکراسی نفع خواهند برد و می‌توانند در چارچوب آن به شکوفایی دست یابند. آنها همچنین اهمیت حقوق بشر را دست کم در زمینه سیاسی - دقیقاً به این دلیل کشف کردند که آنها خود معمولاً اولین قربانیان فقدان حقوق هستند و به تعداد زیاد زندانها را پر می‌کنند.

البته، برخی شکاکیتها در مورد توانایی اسلام‌گرایان برای اداره دولتهایی که مؤثر و میانه‌رو باشند بجاست، به ویژه هنگامی که سه الگوی دولت اسلامی که تاکنون وجود داشته‌اند یعنی ایران، سودان و افغانستان طالبان - همگی در این زمینه به نحو چشمگیری با شکست روبرو شده‌اند. تنها ایران در این اواخر نشانه‌هایی از تحول در چارچوب اسلام از خود بروز داده است. اما شایسته است بیاد آوریم کلیه این رژیمها به واسطه انقلاب اجتماعی، کودتای نظامی و یا جنگ داخلی بر سرکار آمدند و تقریباً تداوم استبداد را صرف‌نظر از حزبی که قدرت را

در دست داشت، تضمین نمودند. آزمون واقعی احزاب اسلامی هنگامی فرا می‌رسد که قدرت را از طریق صندوقهای رأی به دست آورند و سپس هنگامی که بر سر قدرت هستند به هنجارهای دموکراتیکی که هنگام قرار داشتن در موضع مخالف ستایشگر آنها بودند، پایبند باقی بمانند. متأسفانه تاریخ در این زمینه شواهد اندکی ارائه می‌دهد. تجربه کوتاه ترکیه در زمینه داشتن یک دولت ائتلافی منتخب به رهبری اسلام‌گرایان از موارد دیگر قریب به ذهن تراست، اما این دولت پس از یک سال و با عملکردی که حاوی نقاط قوت و ضعف فراوان بود، توسط ارتش برکنار شد و این تجربه را ناتمام باقی گذاشت. با این حال، ترکهای سکولار همچنان شهرداران اسلام‌گرا را در شهرهای عمده در سرتاسر کشور از جمله استانبول و آنکارا انتخاب می‌کنند، به این دلیل که آنها چیزی را ارائه می‌دهند که دلخواه رأی‌دهندگان است.

آمریکاییانی که این گونه پرورش یافته‌اند که به جدایی میان کلیسا و دولت احترام گذارند ممکن است این پرسش برایشان مطرح گردد که آیا جنبشی با دیدگاهی صراحتاً مذهبی هرگز می‌تواند یک جامعه سیاسی دموکرات، دارای تساهل و کثرت‌گرا پدید آورد. اما اگر دموکرات مسیحیها قادر به انجام چنین کاری هستند، دلیلی وجود ندارد که در اصول اسلام‌گرایان

قادر به انجام چنین کاری نباشند. در واقع، این همان چیزی است که محمدخاتمی که یک روحانی است در ایران در جستجوی نیل به آن است، گرچه تلاشهایش توسط جناح تندرو روحانیون بامانع روبرو شده است. غیرمسلمانان باید درک کنند که ارزشهای دموکراتیک در تفکر اسلامی، در صورت جستجو، مستتر هستند و برای جهان اسلام بسیار طبیعی تر و بدیهی تر است که شیوه‌های لیبرالی معاصر را از منابع خود استخراج کند تا اینکه آنها را به صورت فله‌ای از فرهنگهای بیگانه وارد سازد. مساله اساسی این است که آیا جهان اسلام در حال حاضر چنین کاری را صورت می‌دهد یا خیر.

چه کسی در محاصره کیست؟

تکامل لیبرالی اسلام سیاسی با موانع بزرگی مواجه است. نخستین مانع همان طور که اشاره شد از صحنه سیاسی محلی ناشی می‌شود که در آن اسلام‌گرایان به طور منظم سرکوب می‌شوند، به زندان افکنده می‌شوند، مورد شکنجه قرار می‌گیرند و اعدام می‌گردند. چنین شرایطی بیشتر زمینه را برای ظهور گروههای سری، توطیه‌گر و اغلب مسلح فراهم می‌کند تا گروههای لیبرال.

مانع دوم ناشی از سیاست بین‌المللی است که اغلب جنبشها و احزاب اسلام‌گرا را به مسیری ناخوشایند رهنمون می‌سازد. یک پدیده آشنا عبارت است از جنبشهای آزادیبخش ملی

مسلمان. در بیش از ده کشور، اقلیتهای بزرگ و سرکوب شده مسلمان که به لحاظ قومی با حاکمان خود متفاوت هستند، در خواست خودمختاری یا استقلال کرده‌اند - از جمله فلسطینیها، چچنها، ایغورها در چین، موروها در فیلیپین و کشمیریها. در این موارد، اسلام مبارزات آزادیبخش ملی را با افزودن یک عنصر مذهبی مقدس به مبارزات قومی در حال ظهور بسیار تقویت کرده است. این آرمانها نوعی «لزبون خارجی» مسلمان متشکل از مجاهدین رادیکال و داوطلب را جذب کرده است که برخی از آنها به القاعده پیوسته‌اند.

مانع سوم ناشی از فهرست طولانی گلایه‌ها و شکایات از نیروها و سیاستهایی است که گمان می‌رود مسلمانان را در جهان معاصر عقب‌نگه داشته است و بسیاری از آنها با لیبرالیسمی که آمریکا منادی آن است مرتبط می‌باشد. این فهرست طولانی شامل حمایت آمریکا از اقتدارگرایی در جهان اسلام تحت لوای حفظ ثبات یا منافع مادی همانند تضمین جریان نفت، حمایت دائمی آمریکا از سیاستهای اسرائیل و ناکامی واشینگتن در وارد آوردن فشار جهت پیشبرد فرآیند سیاسی دموکراتیک می‌شود از ترس اینکه ممکن است این امر منجر به روی کار آمدن گروههای اسلام‌گرا گردد.

اسلام‌گرایان نیز به دلیل وارد شدن مکرر در بازیهای سیاسی فرصت طلبانه - همانند بسیاری

دیگر از احزاب نوپا - مستحق انتقاد هستند. در جاهایی که حضور آنها قانونی است، آنها اغلب مواضع رادیکال در مورد مسائل اسلامی اتخاذ می کنند تا دولت را با دردسر مواجه سازند. برای مثال، جنبش عمده اسلام گرای مالزی - که اینک حکومت دو ایالت از ده ایالت کشور را در دست دارد - خواستار اجرای کامل شریعت و اعمال مجازاتهای سنتی مسلمانان (از جمله قطع اعضای بدن و سنگسار) تا حدودی به این دلیل شده است که اعتبار اسلامی ضعیف دولت مرکزی را به رخ بکشد. در همین حال، در مصر و کویت، گروههای اسلام گرا به طور منظم خواهان در پیش گرفتن اقدامات اجتماعی محافظه کارانه تر تا حدودی برای کسب امتیازات سیاسی شده اند و اغلب مانع از آن گردیده اند که آزادی فکری در مورد مسائل اسلامی که

این جوامع به شدت بدان نیازمندند، شکل بگیرد. این نوع موضع گیریها باعث افزایش سختگیریها در کشور می شود. معهذاً، اکثر اسلام گرایان دارای دستور کارهایی مشخص در زمینه مسائل داخلی در ارتباط با سیاست محلی و موضوعات اجتماعی هستند که از دیدگاه های فراملی و موعودگرایانه بن لادن بسیار فاصله دارند.

جالب اینکه همان طور که غربیها احساس می کنند از جانب اسلام مورد تهدید واقع شده اند اکثر افراد در جهان اسلام نیز احساس

می کنند که توسط غرب مورد محاصره قرار گرفته اند، واقعیتی که در ایالات متحده به خوبی درک نشده است. به گمان مسلمانان نظم بین المللی به گونه ای چشمگیر در جهانی که زور و ظرفیت بالقوه برای اعمال زور حاکم است علیه آنها و منافع آنها عمل می کند. مسلمانان شدیداً احساس می کنند که به لحاظ سیاسی ناتوان هستند. حاکمان مسلمان از اینکه حامیان خود را در واشینگتن برنجانند، بیم دارند، مردم مسلمان در کشورهای خود نفوذی در سیاستها ندارند و یا از نفوذی اندک برخوردارند، رهبران ضعیف و بد را نمی توان تغییر داد و ابراز علنی نارضایتی اغلب به شکلی خشن مورد مجازات قرار می گیرد. این همان ثباتی است که به نظر می رسد ایالات متحده در خاورمیانه از آن طرفداری می کند.

در این شرایط، تعجب آور نیست که این مردم سرخورده جنگ کنونی علیه تروریسم را عملاً جنگ علیه اسلام تلقی کنند. آنها می گویند که کشورهای مسلمان هدف اصلی هستند، مسلمانان در همه جا مورد سرزنش واقع می شوند و زیر نظر پلیس قرار دارند و آمریکا اراده خود را در سرتاسر منطقه بدون اندکی توجه به نگرانیهای عمیق تر مسلمانان اعمال می کند. دایره خبیثه ای وجود دارد: نارضایتی به اقدامات ضد رژیم منتهی می گردد که این خود به سرکوب منجر می گردد و این نیز به نوبه خود

به تروریسم، مداخله نظامی آمریکا و سرانجام نارضایتی بیشتر دامن می‌زند. ظاهراً نظریه برخورد تمدنهای سامویل هانتینگتون از نظر جهان اسلام مصداق پیدا کرده است.

مسئله اسلام

چندین رژیم تصمیم گرفته اند تا با ارائه تفسیرهای اجتماعی و فکری خاص خود از اسلام اعتبار خود را در برابر مخالفان اسلام گرا افزایش دهند و بدین ترتیب به بازی خطرناک خارج از اسلام معرفی کردن اسلام گرایان دست زده‌اند. از این رو، در مصر دانشگاه الازهر که تحت کنترل دولت قرار دارد و در تفسیر اسلام از حیثیت زیادی برخوردار است، به صدور احکام بنیادگرایانه و جزم اندیشانه خود می‌پردازد؛ پاکستان نیز عمل مشابهی انجام می‌دهد. مسئله در اینجا دستور کار اسلام گرایان نیست بلکه این است که کدام روایت از اسلام غلبه پیدا خواهد کرد. اسلام صرفاً به وسیله مبارزه بین دولت و چالشگران آن تبدیل شده است.

به شیوه‌ای مشابه، اسلام و جنبشهای اسلام گرا امروزه منبع هویت برای افرادی هستند که قصد تقویت همبستگی اجتماعی خود را در برابر تهاجم فرهنگی غرب دارند. رعایت شعایر مذهبی به روشنی در کل منطقه در حال گسترش است و اغلب توأم با «عربی سازی» آداب و رسوم در زمینه پوشاک، غذا، معماری

مساجد و مناسک، حتی در مناطقی مانند آفریقا و شرق آسیاست یعنی مناطقی که این آداب و رسوم قبلاً در آنها وجود نداشته است و ادعای اصالت فرهنگی و یا پافشاری بر سنن در آنها ضعیف است. ارتباط با امت اسلامی یا به عبارتی جامعه بین‌المللی اسلامی پر جاذبه است زیرا که پیوندهای جدید در جهت همبستگی بیشتر پدید می‌آورد که خود می‌تواند به افزایش نفوذ بین‌المللی منتهی گردد.

سرانجام اینکه مفاهیم اسلام و اسلام‌گرایی اغلب در منازعات ژئوپلیتیکی موجود به خدمت گرفته می‌شوند. برای مثال، در دهه ۱۹۸۰ رقابت بین عربستان سعودی و ایران که اغلب تحت پوشش رقابت بین سنی و شیعه جریان داشت بیشتر سیاسی بود تا مذهبی. سعودیها امیدوار بودند که دیدگاه خلوص‌گرایانه و متصلب وهابی بر دیدگاه انقلابی ایران چیره گردد. خوب یا بد چنین نیز شد، تا حدودی به این علت که سعودیها توانستند کمکهای مالی زیادی به جنبشها و مدارس در فواصل دور دست از مرزهای سعودی برسانند و تا حدودی به این دلیل که بسیاری از سنیها شیعه‌گری ایران را کفر می‌دانستند. گروههای اسلامی رادیکال که امروزه در فیلیپین، آسیای مرکزی، قفقاز، افغانستان و پاکستان مشاهده می‌شوند تا حدودی ثمره صدور وهابیت هستند که بر اثر شرایط محلی، نیازهای ایدئولوژیکی و مادی و گلايه‌ها و شکوه‌ها بال

و پر یافته‌اند. بنابراین، اسلام به وسیله و واژگان ابراز بسیاری از دستور کارهای گوناگون در جهان اسلام تبدیل شده است. غرب با خود مذهب در حال جنگ نیست بلکه در واقع توسط رادیکالیسمی به چالش کشیده شده است که برخی گروه‌ها پیرو آن هستند. مسلمانان ممکن است به راحتی غرب را برای مشکلات خود مورد سرزنش قرار دهند اما سرخوردگی و شکایات کنونی آنها واقعی هستند. در واقع شاخصهای عینی شرایط زندگی در جهان اسلام - سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی - عموماً در حال نزول می‌باشند. فرهنگها و جوامع تحت محاصره طبیعتاً گرایش به اصالت‌گرایی دارند و در پی آسایش و اشتراک نظر از طریق بازگشت به دیدگاههای بنیادی و محدود کردن جریانات فرهنگی و ملی گرایانه و رجعت به ارزشهای اجتماعی سنتی هستند.

امروزه مسلمانانی که تحت فشار قرار دارند دقیقاً چنین می‌کنند و به احکام قطعی اسلام اصیل رجوع می‌کنند در حالی که جوامع آنها دستخوش هرج و مرج شده است. هنگامی که گروزی توسط نیروهای روسی با خاک یکسان شد، چچنها قوانین اسلامی را اعلام کردند - و متوسل به چارچوب اخلاقی و سنتی بدون چون و چرایی به منظور کسب آسودگی خاطر، صمیمیت و نزدیکی و تضمین انضباط اخلاقی شدند.

در نتیجه، حتی با وجود رخنه افکار و عقاید لیبرالی در برخی از جنبشهای اسلام‌گرا، قسمت اعظم جامعه اسلامی در مسیر دیگری حرکت می‌کند و سختگیرتر می‌شود و کمتر نشانی از تساهل و نونگرایی در آن مشاهده می‌گردد. همین شرایط سخت و دشوار باعث تلاش برای جستجوی قهرمانان، مردان قدرتمند و منجیان بالقوه می‌گردد. در واقع، یکی از غم‌انگیزترین تفسیرهایی که امروزه وجود دارد، عطش مسلمانان برای قهرمانانی است که در برابر آمریکای سلطه‌گرایستند و آن را چالش بکشند - جستجویی که آنان را به ستایش صدام حسین‌ها و بن‌لادن‌های جهان رهنمون ساخته است.

بنابراین، جهان اسلام در شرایط خطرناکی قرار دارد. برخی در غرب ممکن است تصور کنند مسئله اسلام مسئله آنها نیست و مسلمانان لازم است با واقعیتها روبرو شوند و با آنها کنار بیایند. اما حملات اسپتامبر نشان داد که دردنیای جهانی شده، مسائل آنها می‌تواند به مسائل ما تبدیل گردد. گرایش آمریکا به نادیده گرفتن نگرانیهای مسلمانان و به موازات آن همکاری واشینگتن با رژیمهای سرکوبگر و نامطمئن محیطی ایجاد کرده است که در آن اعمال تروریستی قابل تصور و از آن بدتر حتی از نظر اکثریت، پسندیده تلقی می‌شود. البته قسمت اعظم مسلمانان از ستایش کسانی که دست به چنین اعمالی می‌زنند یا فراتر نخواهند گذاشت.

اما چنین محیطی شاید از همه خطرناک تر باشد چرا که نه اسلام‌گرایان و صلح‌طلبان آزاد اندیش و لیبرال بلکه تندروان و منفی‌بافان را مشروع جلوه داده و تشویق می‌کند.

اکثریت خاموش مسلمانان

معدودی از مسلمانان در سرتاسر جهان خواهان تنبیه بدون وقفه ایالات متحده و یا جنگ با آن هستند. اکثر آنان آنچه را که در ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد، جنایتی مهیب تلقی می‌کنند. اما آنها هنوز امیدوارند که این حملات درسی به ایالات متحده داده باشد تا هشیار گردد و سیاستهایش را در قبال خاورمیانه تغییر دهد. با این حال، اکثر مسلمانان موکداً این استدلال جرج بوش را رد می‌کنند که کسانی که با حمله همدردی نشان دادند از آزادی متنفرند، تقریباً کلیه مسلمانان در سرتاسر جهان همان آزادیهای سیاسی را تحسین و طلب می‌کنند که آمریکاییان آنها را مسلم و بدیهی می‌انگارند. شکوه مسلمانان از این است که سیاستهای آمریکا به انسداد راه نیل به آزادیهای کمک کرده است که برای پرورش ظرفیتهای مشخص و ملی آنها به شیوه‌ای مشابه ضروری است.

جوامع مسلمان ممکن است دستخوش مشکلات عدیده‌ای باشند، اما نفرت از ارزشهای سیاسی آمریکا در آنها جایی ندارد. سیاستگذاران آمریکایی بهتر است دست از این توصیف

ساده‌گرایانه، نا دقیق و خودمحوورانه از مسئله بردارند. در عوض آنها باید بررسی کنند که ایالات متحده چه گامهایی می‌تواند برای گسترش این ارزشهای سیاسی در مناطقی بردارد که فقدانشان قابل توجه بوده است.

برای مسلمانانی که در غرب زندگی می‌کنند، حملات ۱۱ سپتامبر فرصتی برای باز تعریف خود فراهم کرد. هر اندازه که آنها از نظم خواهیهای جهان اسلام آگاهی داشته باشند، اکثریت عظیم آنان اذعان می‌کنند که هویتشان بیشتر با ارزشها و شیوه‌های غربی شکل گرفته است. این واکنش موید آن است که احتمالاً یک اکثریت بزرگ خاموش در جهان اسلام وجود دارد که از دو سو یعنی عوامل قدرتمند یک رژیم سختگیر و مستحکم و نیز اراده غیر قابل مهار یک ابرقدرت خشمگین گرفتار آمده‌اند. هم اکنون مجاری اندکی برای بیان عقیده در حد فاصل این دو دیدگاه که عبارت از پذیرش وضعیت ناگوار موجود و رویارویی نهایی مرگبار و مخرب می‌باشند، وجود دارد. چگونه ایالات متحده می‌تواند به بسیج این اردوگاه کمک کند؟ چه چیزی باعث می‌شود که اعضای این اکثریت خاموش تصور کنند که صرفاً تماشاچی این برخورد تمدنهای کاذبی هستند که در جلوی چشمان آنها جریان دارد؟

امروزه اکثر اسلام‌گرایان میانه‌رو و نیز تعداد معدود مسلمانان لیبرال که وجود دارند به گونه‌ای

دلسرد کننده از ابراز وجود امتناع می‌روزند. است - و این نه فقط یک فضیحت انسانی بلکه گرچه آنها حملات ۱۱ سپتامبر را محکوم کرده‌اند، اما چندان تمایلی به موشکافی در مورد شرایط جامعه شان که زمینه ساز این مسائل بوده است، از خود نشان نداده‌اند. این کوتاه بینی تا حدودی ناشی از نگرانی در مورد پیوستن به دستور کار عاجل، غیرقابل پیش بینی و بی پایان آمریکا برای جنگ علیه تروریسم است. با این حال، این امر همچنین ناشی از بی‌ارادگی در زمینه بیان حقایق تلخ در زمانی است که جامعه تحت محاصره قرار دارد.

با توجه به واقعیات سخت زندگی در منطقه کدام مجاری قابل قبول برای ابراز نظریات وجود دارند؟ اسلام‌گرایان و دیگر رهبران اجتماعی باید راهی برای نقد جامعه اسلامی پیدا کنند که زمینه ساز درخواست برای تغییر گردد. حتی اگر نتوان رؤسای جمهور مادام‌العمر را بر کنار کرد، تقاضاهایی دیگری می‌توان مطرح ساخت - تقاضاهایی برای ارائه خدمات بهتر، حقوق بیشتر و اقتصاد آزادتر. این قابل بخشش نیست که تمدن اسلامی که هزار سال رهبری کل جهان را در زمینه علم و هنر در اختیار داشته است امروزه به لحاظ نرخ باسوادی در جهان تقریباً در انتهای فهرست قرار داشته باشد. گرچه شرایط برای زنان در نقاط مختلف جهان اسلام بسیار متفاوت از یکدیگر است، در کل سطح آموزش و تعهد اجتماعی آنان بسیار پایین

است - و این نه فقط یک فضیحت انسانی بلکه همچنین شاخص مهم توسعه نیافتگی است. هنگامی که گروه‌های بسیار سنتی یا متعصب تلاش می‌کنند تا اسلام را بر حسب نظم اجتماعی روزگاران کهن تعریف کنند، باید برای سلب این انحصار از آنها صدای اعتراضات بلند شود. در همین حال، ایالات متحده باید با مسلمانان ماورای بحار از جمله آن گروه از روحانیون که به لحاظ پاکدامنی شان از احترام و اقتدار فراوان برخوردارند، وارد گفتگو شود. هر دو طرف از گفتگویی که در ابتدا شکافهای عمیقی در تفکر و رهیافت را آشکار خواهد ساخت نفع خواهند برد، اما در بلندمدت این امر ممکن است آغازی بر پر کردن شکافهای متعدد باشد. بسیاری از این روحانیون در چارچوب اسلام سیاسی نیروهای کاملاً معتدلی را نمایندگی می‌کنند، اما درک آنها از غرب، گرچه یکسره از ماهیتی خصمانه برخوردار نیست اما ناقص و اغلب در ابتدا فاقد حس همدردی است. آنها می‌توانند چیزهایی از بازدید از آمریکا و گفتگو با آمریکاییان بیاموزند - اگر به آنها ویزا داده شود.

با این همه شایان ذکر است که گام برداشتن در این فرآیند برای هر دو طرف بسیار دشوار خواهد بود. نخستین گروه مخالف با این فرآیند مستبدان مسلمانی خواهند بود که دوست آمریکا هستند، یعنی همان رژیمهایی که انتقادات از ناحیه روحانیون مستقل و قابل احترام را خفه

می‌کنند و جنبشهای آنها را محدود می‌سازند. گروه دوم مخالفان این فرآیند در داخل ایالات متحده هستند و سعی خواهند کرد مسافران مسلمان را با اشاره به گفته‌های شتابزده آنها درباره اسرائیل در مقاطع گوناگون بی اعتبار سازند. با توجه به شور و حرارتی که منازعه اعراب و اسرائیل در خاورمیانه پدید آورده است، اگر نگوییم هیچ، تعداد اندکی از چهره‌های مسلمان برجسته از آن نوع سابقه لیبرالی گفتگو بین ادیان و مذاهب و تساهلی برخوردارند که آمریکاییان آن را طبیعی و مناسب می‌یابند. با این حال، این امر نباید آنها را از اینکه به صورت مخاطبان بالقوه در آیند، محروم سازد. با توجه به اهمیت موضوعات و واقعیت‌های موجود، آزمون اولیه برای یافتن امکان وارد شدن در گفتگو باید محدود به منع تشویق و تحریک اعمال تروریستی و طرفداری از جنگ باشد.

سعادت ترکها؟

لازم است آمریکاییان از میزان پیوند اسلام با سیاست در سرتاسر جهان اسلام آگاه باشند. این ارتباط ممکن است مشکلاتی ایجاد کند، اما واقعیت این است که این امر نمی‌تواند با درخواست صرف برای سکولاریسم تغییر پیدا کند. ایالات متحده باید از فرمولهایی که بوش از آنها استفاده می‌کند مانند اینکه کشورها یا با ما هستند و یا با تروریستها اجتناب کند؛ این چیزی

نیست که واقعاً جریان دارد، همان طور که اسلام‌گرایی هم همان چیزی نیست که بن‌لادن آن را جدال بین اسلام و کفر می‌خواند. داستان واقعی ظهور بالقوه نیروهایی در جهان اسلام است که اسلام را تغییر نخواهند داد بلکه درک بشر از اسلام را تغییر می‌دهند و زمینه را برای اصلاح و نوسازی اسلامی و ظهور نهایی سیاستی هموار خواهند کرد که هم اصالتاً اسلامی باشد و هم لیبرال و دموکرات. تشویق این روندها باید در زمره اهداف مهم سیاست آمریکا قرار گیرد.

یک مدل موفق که شایستگی آن را دارد که از آن تقلید شود ترکیه است. این بدان دلیل نیست که ترکیه سکولار است، در واقع سکولاریسم ترکی مبتنی بر کنترل تمام و کمال دولت بر امور و حتی سرکوب مذهب است. ترکیه دقیقاً به این دلیل در حال تبدیل شدن به یک الگو است که دموکراسی ترکیه در حال تضعیف ایدئولوژی دولت است و به آرامی و با اکراه اجازه ظهور جنبشها و احزاب اسلام‌گرایی را می‌دهد که انعکاس دهنده سنتها، بخش وسیعی از افکار عمومی و روحیه دموکراتیک در حال شکوفایی کشور هستند. اسلام سیاسی در ترکیه به سرعت از درکی در ابتدا محدود و غیر دموکراتیک از اسلام سربرآورده است و به نیرویی نسبتاً مسئول تبدیل شده است، چه کاملاً با آرمانهای آمریکایی همپوشی داشته باشد و

چه نداشته باشد. موارد نوید دهنده دیگری که می توان یافت شامل کویت، بحرین، مراکش، اردن، یمن، مالزی و اندونزی می شوند - که همگی در مراحل مختلف آزادسازی و تحول سیاسی و اجتماعی قرار دارند. همگی آنها می کوشند از انفجار اجتماعی ناشی از سرکوب اسلام گرایی سیاسی به عنوان وسیله ای برای تغییر اجتناب به عمل آورند. آغاز فرآیند سیاسی مردم را قادر می سازد تا بین افراد میانه رو و مؤثر و رادیکالها و مرتجعان شعارپرداز تفکیک قایل شوند. موضوع قابل توجه این است که شهروندان کشورهای مزبور نقش برجسته ای برخلاف شهروندان متحدین آمریکا یعنی مصر و عربستان سعودی در گروههای تروریستی عمده جهان ندارند. اکثر مذاهب بزرگ عنصر تساهل و عدم تساهل را در ذات خود دارند. عدم تساهل به این علت که معتقدند حامل حقیقت و شاید تنها حقیقت موجود هستند و تساهل به این دلیل که آنها همچین صحبت از بشریت، منشاء مشترک بشریت، مفاهیم عدالت الهی و نظم بشری برای همه به میان می آورند. خشونت تنها از مذهب حتی دیدگاه متعصبانه از مذهب - بر نمی خیزد. از همه اینها گذشته، بیشترین فجایع و کشتارها در تاریخ از ایدئولوژیهای سکولار غربی فاشیسم و کمونیسم ناشی شده است. مذهب حتی در پیشرفته ترین کشورهای

غربی و به طور قطع و یقین در جهان اسلام در شرف اضمحلال نیست. غرب باید با این واقعیت کنار بیاید و به باز کردن فضا در این جوامع عصیان زده کمک کند. در این فرآیند، گونه های مختلف اسلام - که واقعیات سیاسی کلیدی امروز هستند - یا در جهت مثبت با حمایت مردم رشد و تحول پیدا خواهند کرد و یا هنگامی که چیزی جز خشم و نفرت برای عرضه نداشتند بی اعتبار خواهند گردید. مردم مسلمان هنگامی که حق انتخاب پیدا کنند به سرعت متوجه این تفاوت خواهند شد.

تروریستها باید مجازات گردند. اما آیا واشینگتن خود را صرفاً به یک دستور کار تنبیهی تنها برای درمان نشانه های بحران در جهان اسلام محدود خواهد ساخت؟ حل و فصل عادلانه مسئله فلسطین و حمایت از روند دموکراتیک سازی در منطقه در زمره سلاحه ای اصلی برای مبارزه با رشد تروریسم قرار دارند. این برای ایالات متحده یک فاجعه خواهد بود و فصل بیرحمانه دیگری در تاریخ جهان اسلام گشوده خواهد شد اگر جنگ علیه تروریسم در زمینه آزادسازی این جوامع به توفیق دست نیابد و در عوض شرایطی را که به احساسات ضد آمریکایی شدید در جهان امروز منجر شده تشدید کند. اگر یک جامعه و سیاست آن آکنده از خشونت و نارضایتی باشند، شیوه تظاهر احساسات مذهبی آن نیز چنین خواهد بود.